



قصه، توپ، رنگ

توی دنیا آدم‌های مهربان زیادند؛ آدم‌هایی که دلشان می‌خواهد همه خوش حال باشند. کارهای خوب بلدند و به دیگران کمک می‌کنند. اسماعیل آذری نژاد یکی از این آدم‌هاست. اسماعیل در شهر بهبهان به دنیا آمد، اما در شهر دهدشت بزرگ شد و درس خواند. دوازده‌ساله بود که به یک کتابخانه رفت. آنجا پُر از کتاب‌های رنگارنگ و جورواجور بود. اولین کتاب را که خواند، حسابی کیف کرد؛ آن قدر که دلش خواست بیشتر به کتابخانه سر بزند. حتی خیلی وقت‌ها می‌ماند و به مربی‌ها کمک می‌کرد تا کتاب‌ها را مرتب کنند.

اسماعیل دیگر با کتاب‌ها دوست شده بود. آدم‌های دور و بر اسماعیل هم کمکش می‌کردند تا او کتاب‌خوان شود. خواهرش به او کتاب‌های رمان قشنگ قشنگ می‌داد. آقا محمد، همسر خواهرش، و آقای محبی، همسایه‌شان، هم به او کتاب می‌دادند. او خواند و خواند و خواند. طوری شد که دیگر همه اسماعیل را صدا می‌زدند «پسر کتاب‌خوان».

حالا اسماعیل بزرگ شده است. حسابی درس خوانده و باسواد است. یک قصه‌گوی عالی است. معلّم انشا هم هست. به روستاهای دور و نزدیک می‌رود و به بچه‌هایی که کمتر پول و اسباب‌بازی دارند، کمک می‌کند تا بیشتر کتاب بخوانند و خودشان هم شعر و قصه بنویسند. چه کار خوبی! او اسم کلاس‌هایش را گذاشته است کلاس «قصه، توپ، رنگ»؛ چون قصه مغز آدم را پُر از فکرهای خوب می‌کند. توپ و ورزش برای آدم سلامتی می‌آورند. رنگ هم در و دیوار مدرسه و کتابخانه را قشنگ‌تر می‌کند. آقا اسماعیل با بچه‌ها مهربان است. او به آن‌ها کمک می‌کند بهتر زندگی کنند. دوستی با کتاب و بچه‌ها کار قشنگی است که او از خدای مهربان یاد گرفته است.



▲ بیا با هم این فیلم زیبا را ببینیم.

